

## فیلائتروپیا در یونان باستان و رابطه آن با پایدیا

مجید ملایوسفی<sup>۱</sup>، مریم صمدیه<sup>۲</sup>

### چکیده

نوشتار حاضر از طریق بررسی متون برجای مانده از عصر کلاسیک یونان باستان، به بررسی ارتباط میان فیلائتروپیا (انسان‌دوستی) و پایدیا (تعلیم و تربیت) در این دوره میپردازد. اصطلاح فیلائتروپیا نخستین بار در نمایشنامه پرومتئوس در بند، نوشته آیسخولوس بکار رفته و بعدها در برخی از آثار ادبی و فلسفی دوره کلاسیک یونان باستان استفاده شده است. در این نمایشنامه، انسان‌دوستی به پرومتئوس نسبت داده شده، چراکه او آتش را از زئوس دزدیده تا به انسان بدهد و آنها را از نابودی رها سازد. در کمدی صلح اریستوفان نیز ایزد هرمس با صفت انسان‌دوست معرفی شده زیرا دستیابی به صلح را برای انسانها ممکن میسازد. در سخنرانی ایسوکراتس، اصطلاح انسان‌دوست بر رهبران سیاسی و انسانهایی اطلاق میشود که از بالاترین فضایل برخوردارند و نعمتهایی همچون معرفت را با دیگران به اشتراک میگذارند. افزون بر این، افلاطون نیز در کتاب چهارم قوانین، کرونوس را فردی انسان‌دوست معرفی میکند، بدین دلیل که در شیوه حکومت سعی میکند فرهنگ و تمدن را در میان انسانها برقرار سازد. در رساله اوتیفرون نیز،

۱۷

۱. دانشیار گروه فلسفه و حکمت اسلامی، دانشکده علوم و تحقیقات اسلامی، دانشگاه بین‌المللی امام خمینی (ره)، قزوین، ایران؛  
m.yousefi@ikiu.ac.ir

۲. استادیار گروه معارف اسلامی، دانشکده علوم انسانی، دانشگاه مراغه، مراغه، ایران، (نویسنده مسئول)؛  
samadieh@maragheh.ac.ir

تاریخ دریافت: ۱۴۰۱/۳/۳ تاریخ پذیرش: ۱۴۰۱/۵/۸ نوع مقاله: پژوهشی



DOR: 20.1001.1.20089589.1401.13.1.1.4

سقراط خود را از آن جهت که دانسته‌های خویش را با انسانهای دیگر به اشتراک می‌گذارد، انسان‌دوست دانسته است. همانگونه که ارسطو ادعان کرده، فیلانثروپیا امری ذاتی و فطری تلقی می‌شود، اما با اینحال از طریق پایدیاست که شکل فضیلت‌مندان به خود می‌گیرد. در مقابل، موجوداتی که به فیلانثروپوس متصف شده‌اند، موجوداتی هستند که در راستای شکل‌دادن به پایدیا و توسعه آن در جامعه خویش، تلاش می‌کنند.

**کلیدواژه‌گان:** فیلانثروپیا، انسان‌دوستی، پایدیا، تعلیم و تربیت، یونان باستان، افلاطون، ارسطو.

\*\*\*

#### مقدمه

فیلانثروپیا (philanthrōpía) یا انسان‌دوستی، پیشینه‌ی به بلندای تاریخ حیات انسان دارد، چرا که انسان‌دوستی همواره در میان انسانها بوده و هست. واژه *φιλανθρωπία* [philanthrōpía] از *φιλάνθρωπος* [philanthrōpos] گرفته شده که خود از دو واژه *phileō* (عشق) و *anthrōpos* (انسان) ترکیب شده و بمعنای انسان‌دوستی یا عشق به نوع انسان است. عبارت *anthrōpos* در این ترکیب واژه‌ی عام و کلی است که برای اشاره به نوع انسان -اعم از مرد و زن، متمدن و بربر و ارباب و برده- بکار رفته است (Sulek, 2010: p. 386). در واقع میتوان گفت فیلانثروپیا یا انسان‌دوستی، فضیلتی اخلاقی تلقی می‌شود. این اصطلاح امروزه کاربردهایی مختلف دارد و حتی بر مؤسساتی که برای رفاه، سلامت و آموزش نیازمندان تلاش می‌کنند نیز اطلاق می‌شود.

تاریخ بکارگیری اصطلاح فیلانثروپیا به یونان باستان<sup>۱</sup> برمیگردد. اگر بخواهیم از حیث تاریخی این اصطلاح را در یونان باستان بررسی کنیم، لازم است که ابتدا به کهنترین متون یونانیان یعنی ایلید و اودیسه هومر مراجعه کنیم، چراکه بی‌یقین میتوان گفت نه تنها شاعران بزرگ یونان بلکه حکمای سبعة یونان، فیلسوفان پیشاسقراطی، فیلسوفان دوره کلاسیک و نیز فیلسوفان دوره یونانی‌مآبی، متأثر از هومر بوده‌اند. اما همچنانکه صاحب‌نظران بیان کرده‌اند، اصولاً در اشعار یونانیان واژه‌هایی که با پیشوند *phil* آغاز میشوند کمیاب هستند. از این حیث اصطلاح *philanthrōpía* را نه در اشعار هومر و نه

شاعران پس از او، همچون هسیود، نمیتوان یافت. این اصطلاح نخستین بار در نمایشنامه پرومتئوس در بند (*Prometheus Bound*)، نوشته آیسخولوس بکار گرفته شده و بعدها در برخی از آثار ادبی و فلسفی دوره کلاسیک در یونان باستان بکار رفته است. بنابراین میتوان گفت در تاریخ یونان باستان، این اصطلاح اولین بار در متون دوره کلاسیک مطرح شده است.

اصطلاح (*παίδεια*) *paideia* که در یونان باستان کاربردی فراوان داشته، از *paídos* گرفته شده که بمعنای تربیت کودک بوده، ولی بعدها در معنای وسیعتر و والاتری استفاده شد. ورنر یگر در کتاب سه جلدی خود با عنوان پایدیا معتقد است تمدن، فرهنگ، سنت، ادبیات و تربیت، ابعاد مختلف چیزی هستند که یونانیان آن را پایدیا مینامیدند. بهمین دلیل او در کتاب خویش برای این واژه از معادل‌های انگلیسی آن استفاده نکرده و در توضیح این مفهوم بیان میکند که «پایدیا شکل‌بخشی به سیرت انسان یونانی است بعنوان شالوده‌یی برای بررسی تمامی تاریخ یونان باستان» (یگر، ۱۳۷۶: ۱/۱۴). در واقع پایدیا مشتمل بر آرمانهای فرهنگی یونان است که شکل‌دهنده انسان آرمانی یونانی است. بنابراین میتوان گفت هدف اصلی پایدیا در یونان باستان، پرورش شخصیت‌های برجسته در جامعه یونانی بود (ضیمران، ۱۳۹۰: ۱۸-۱۹) که از جنبه‌های مختلف از جمله در بعد اخلاقی- به رشد و کمال رسیده باشند. در نتیجه آراسته شدن به فضایل اخلاقی، یکی از اهداف اصلی پایدیای یونانی بشمار میرفت. در این میان، فیلانثروپیا یا انسان‌دوستی یکی از فضایل مهم اخلاقی بود که هر چند دارای زمینه‌یی غریزی و فطری بود، ولی از طریق پایدیا رشد کرده و شکوفا میشد. در واقع فیلانثروپیا بعنوان مؤلفه‌یی اساسی در تفکر اخلاقی و نیز سیاسی یونانیان، یکی از مشخصه‌های اصلی تمدن یونانی بود که از طریق پایدیا از یک نسل به نسل دیگر انتقال می‌یافت.

### فیلانثروپیا در یونان باستان

بر اساس شواهد موجود، واژه فیلانثروپیا اولین بار در یکی از نمایشنامه‌های معروف آیسخولوس با عنوان پرومتئوس در بند بکار رفته است. شخصیت‌های این نمایشنامه، که نخستین اجرای آن در سال ۴۷۹ ق.م بوده، عبارتند از: پرومتئوس، کراتوس، بیا، هفایستوس، اوکئانوس، همسرایان (دختران اوکئانوس)، ایو (کاهنه معبد آرگوس) و



هرمس (فرستاده زئوس).

صحنه نمایش مربوط به قله کوهی در قفقاز است که روی به دریا دارد. کراتوس و بیا، پرومتئوس را از پی میکشند و هفایستوس بدنبال ایشان روان است. کراتوس خطاب به هفایستوس میگوید: برخیخیز و پرومتئوس را به زنجیر بکش؛

از یاد میر که او بر گنجینه تو دستبرد زده است، چراکه شکوه شکوفایی  
آتش را که ساخت و پرداخت هر چیز از اوست، از تو ربوده و به آدمی داده  
است، هیچ خدایی این گستاخی را برنمیتابد. از اینروست که بادافرهی  
(مجازات) چنین میبایدش کشید تا بیاموزد که سروری زئوس را پذیرا شود و  
این خوی انساندوستی را رها کند<sup>۳</sup> (آیسخولوس، ۱۳۹۸: ۲۴۶).

در ادامه نمایش، هفایستوس که ابتدا دل آن را ندارد که پرومتئوس را که هم‌تبار  
اوست، به زنجیر کشد، خطاب به پرومتئوس میگوید: «بدان که این مجازات خوی  
انسان‌دوستی توست.. و اینک که { آدمیزادگان را به جایگاهی نشاندی که از آن ایشان  
نبود»<sup>۴</sup> (همان: ۲۲۴).

همانطور که بیان شد، هم کراتوس و هم هفایستوس هر دو به پرومتئوس خوی  
انسان‌دوستی (φιλανθρωπου τροπου) [man-loving disposition] را نسبت میدهند،  
زیرا او در برابر استبداد زئوس که قصد داشت نوع انسان را نابود کرده و بجای آن گونه‌یی  
پست را جایگزین کند، ایستاد. پرومتئوس با دزدیدن آتش و اهدای آن به انسان سبب شد  
بشر قادر به ادامه حیات شود. پرومتئوس در اینباره میگوید: «همانا این محنت بادافره  
هدیه‌یی است که به آدمیان دادم. آری؛ من آنم که راه بر گنج پنهان آتش یافتم و آن گوهر  
یگانه در ساق رازیانه نهفتم. و آتش آدمی را آموزگار و مددکار شد. و بس هنرها که از او  
پدیدار شد» (همان: ۲۵۱).

واژه فیلانثروپیا، در کمدی صلح آریستوفان نیز استفاده شده است. این نمایشنامه در  
سال ۴۲۱ ق.م نوشته شده و مصادف با صلح نیکياس (Nicias) بوده است. در این  
نمایشنامه، شخصیت اصلی، تریگایوس (Trygaeus) است که برپشت سوسکی بزرگ و  
غول‌پیکر، برای التماس خدایان به آسمان پرواز میکند تا برای یونانیانی که در آن زمان،  
ده سال جنگ مداوم را تحمل کرده بودند، صلح را به ارمغان آورد. او بمحض ورود، با  
آسمانی مواجه میشود که توسط خدایان رها شده است و هرمس را تنها گذاشته‌اند تا در  
غیاب آنها به همه چیز رسیدگی کند. تریگایوس یک قربانی بعنوان پیشکش به هرمس

۲۰



میدهد. او توضیح میدهد که قبل از عزیمتش، زئوس صلح را در اعماق یک غار دفن کرده و دستور داده اگر شخصی صلح را از اعماق این غار درآورد، او را به قتل رسانند. تریگایوس برغم هشدار هرمس، تلاش میکند صلح را بدست آورد. هرمس میگوید یا باید جرم را به زئوس گزارش دهد یا توسط او کشته خواهد شد. تریگایوس بار دیگر تلاش میکند تا هرمس را با پیشکش کردن قربانی و هدیه، از دیدگاهش منصرف سازد، اما هرمس نمیپذیرد (Sulek, 2010: pp. 388-389). تریگایوس با کمک گروهی همسرایان (Chorus) متشکل از مردم کشور یونان (کسانی که بیشتر از جنگ آسیب دیده بودند)، میگوید: «نسبت به دعا‌های ما بیرحم نباشید؛ به ما اجازه دهید تا الهه را تحویل دهیم. او! انسان دوستترین (philanthrôpôtate)، سخاوتمندترین خدایان، نسبت به ما مهربان باشید»<sup>۵</sup> (Aristophanes, 1938: line 390-395). سرانجام هرمس بدون اطلاع زئوس، دستیابی به صلح را امکانپذیر میسازد.

همانطور که مشاهده میشود در این متن که اصطلاح «فیلانثروپوس» بشکل صفت عالی بکار رفته، مربوط به خدایی بنام هرمس است که صلح را برای انسانهای فانی، به‌ارمغان می‌آورد (Sulek, 2010: pp. 388-389).

در طول قرن چهارم قبل از میلاد، فیلانثروپیا بعنوان یک اصطلاح و ایده، در گفتمان جامعه آتنی بشکلی گسترده رواج داشت. یکی از مشهورترین مکاتب سخنوری در آتن، در سال ۳۹۲ (ق.م) توسط ایسوکراتس (Isocrates) تأسیس شد. اولین سخنرانی موجود از وی که در آن واژه فیلانثروپیا آمده است، مربوط به سخنرانی در یک جشنواره است؛ یعنی گردهمایی پان‌هلنیک (Panhellenic) [تماماً یونانی] در المپیا که سال ۳۸۰ ق.م برگزار شد و در آن، ایسوکراتس برای ادغام سیاسی دولت‌شهرهای یونان با رهبری آتن، برای مقابله با تهاجم مدام پارسیان در آسیای صغیر، سخنرانی کرد. او برای توجیه این ادعای خویش، اسطوره‌یی از چگونگی پناه بردن آتنیها به دمیتر (Demeter) را بیان کرد. سپس اینگونه ادامه داد: «شهر ما نه تنها محبوب خدایان بود، بلکه همچنین چنان وقف نوع انسان بود که با برخورداری از این موهبت‌های بزرگ، آنها را از سایر عالم دریغ نکرد، بلکه آنچه را بدست آورده بود، با تمامی انسانها تقسیم کرد»<sup>۶</sup> (Isocrates, 1980: speech 4, section. 29). ایسوکراتس استدلال میکند که آتنیها برای هدایت یونانیان، نسبت به سایر دولت‌شهرهای یونان، اولویت دارند، چراکه خدایان به آنها محبت و عشق داشته و همچنین دانش و اعتقادات خدایان را آشکارا به

۲۱



مجید ملایوسفی، مریم صمدیه؛ فیلانثروپیا در یونان باستان و رابطه آن با پایدیا

اشتراک میگذارند، یعنی انسان دوست هستند (Sulek, 2010: pp. 392-393). بعد از ایسوکراتس، در نوشته‌ها و سخنرانیهای دموستنس (Demosthenes) نیز به رفتارهای فیلانثروپیاگونه اشاره شده است. دموستنس میگوید: «... در وجدان هر یک از اعضای هیئت منصفه، انسان دوستی در برابر حسادت، عدالت در برابر خبثت و هر آنچه حسن است در برابر هر آنچه قبیح است، واقع شده است»<sup>۷</sup> (Demosthenes, 1926: *Speech against Leptines*, section 165). علاوه بر این، آیسخینس (Aeschines) نیز که از اهالی آتن و از خطیبان یونان باستان و از پیروان سقراط بود، واژه فیلانثروپیا را بکار برده و معتقد بود فیلانثروپیا چیزی بیش از دوستی یا مهربانی نیست، که این امر نشان‌دهنده کاربرد اجتماعی اصطلاح فیلانثروپیاست (Sulek, 2010: p. 393).

همچنین فیلانثروپیا در آثار افلاطون نیز بکار رفته است. دیوگنس لائرتیوس، سه گونه فیلانثروپیا یا انسان دوستی را به افلاطون نسبت میدهد که پلوتارک نیز بدان اشاره کرده است: یکی از طریق احترام گذاشتن به دیگران، همچون زمانی که افراد هنگام ملاقات با یکدیگر، دست خویش را بسوی ایشان دراز کرده و صمیمانه با آنها احوالپرسی میکنند. گونه دوم انسان دوستی در جایی است که شخص عادت کند به افراد نیازمند و تنگدست کمک کند. سومین صورت انسان دوستی چیزی است که موجب میشود بعضی از افراد، علاقمند به مهمانی دادن شوند. بنابراین انسان دوستی یا در رفتار مبادی آداب جلوه‌گر میشود، یا در منفعت رساندن به دیگران، یا از طریق میهمان‌نوازی، یا تحکیم مناسبات اجتماعی (لائرتیوس، ۱۳۸۷، ۱۵؛ Ferguson, 2017: 102; Laertius, 1925: p. 363). البته هیچ کسی افلاطون را چنین توصیف نکرده است، چراکه در موارد استفاده شده از کلمات *φιλάνθρωπος* و *φιλανθρωπία* در آثار افلاطون، تنها عشق به بشریت منعکس شده است، که این امر را میتوان زمینه‌ساز گونه دوم از برداشت لائرتیوس از انسان دوستی تلقی کرد (Haegemans, 2001: p. 678, Nikolaidis, 2009: pp. 275- 276).

در آثار افلاطون، علاوه بر واژه *φιλανθρωπία* [philanthrōpía]، واژه متضاد آن یعنی *μισοανθρωπία* [misanthropia] نیز آمده است. افلاطون در کتاب چهارم قوانین، کرونوس (Kronos) را بعنوان خدای انسان دوست (philanthropos) معرفی میکند، بدلیل آنکه در طول یک دوره طلایی و افسانه‌یی، از طریق دایمونها، بر انسان حکومت میکرد. کرونوس در اعمال برجسته انسان‌دوستانه خود همانند انسانهایی عمل مینماید که

حیوانات اهلی را اداره میکنند (Sulek, 2010: p. 390). افلاطون در اینباره مینویسد:

بدین ملاحظه پادشاهان و فرمانروایان جوامع بشری را از میان آدمیان انتخاب نکرد بلکه ذواتی آسمانی از نسل خدایان، یعنی دایمونها را، بدین منظور انتخاب کرد. ما هم امروز جز این نمیکنیم. یعنی هرگز گاوی را به شبانی گلهٔ گاو و بزى را به نگهبانی گلهٔ بز نمیگماریم بلکه خود ما که آفریدگانی برتر از چارپایان هستیم، بر آنها فرمان میرانیم. خدا نیز چون آدمیان را دوست داشت، همین روش را در پیش گرفت و موجوداتی برتر از ما، یعنی دایمونها را، به نگهبانی آدمیان گماشت که به آسانی و بی‌آنکه رنجی تحمل کنند، همهٔ امور آدمیان را سامان بخشیدند<sup>۱</sup> (افلاطون، ۱۳۸۴: ۷۱۳د؛ Plato, 1967 & 1968: 713d).

علاوه بر این، واژهٔ فیلانثروپیا را میتوان در محاورهٔ سمپوزیوم (صیافت) نیز مشاهده کرد. در بخشی از این محاوره، گفتگویی بین آریستوفان و اریکسیماخوس در ستایش ایزد اروس (Eros) شکل میگیرد. آریستوفان در ستایش خود از اروس بیان میدارد:

من اروس را به بیانی دیگر خواهم ستود، زیرا معتقدم که مردمان او را چنانکه باید نمیشناسند وگرنه باشکوه‌ترین پرستشگاهها را برای او میساختند و بهترین قربانیه‌ها را در راه او میدادند. راستی اینست که اروس، بیش از همهٔ خدایان به آدمیان دلبستگی دارد و در مداوای دردی که رهایی از آن، بزرگترین نیکبختیهاست، به آنان یاری میکند<sup>۲</sup> (Idem, 1925: 189c-189d).

در این متن نیز اروس بعنوان انسان‌دوست‌ترین خدایان معرفی شده و واژهٔ فیلانثروپیا در مورد او بکار رفته است. جالب اینجاست که هم شخصیت آریستوفان در محاوره افلاطون و هم خود آریستوفان واقعی، فیلانثروپوس را بشکل صفت عالی برای توصیف خدایان دایمونیک<sup>۱۱</sup> (daemonic) بکار برده‌اند (Sulek, 2010: pp. 390-391).

۲۳

اصطلاح فیلانثروپیا در رسالهٔ اوتیفرون (*Euthyphro*) نیز بکار رفته است، طبق بیان افلاطون، سقراط برای شکایتی که از او شده، به دادگاه میرود که در آنجا با اوتیفرون، یکی از شهروندان آتنی، برخورد میکند. اوتیفرون از سقراط میپرسد: «چه شده است که دل از میدان ورزش برداشته و به دادگاه آمده‌ی؟ مگر مانند من دعوایی اقامه کرده‌ی؟»؛ سقراط در پاسخ میگوید: «چه بگویم اوتیفرون؟ برای دعوی نیامده‌ام. محاکمه‌ی جزایی



مجید ملایوسفی، مریم صمدیه؛ فیلانثروپیا در یونان باستان و رابطهٔ آن با پایدیا

در میان است». سقراط در پاسخ به پرسش اوتیفرون در مورد شاکي و موضوع شکایت میگوید:

گویا جوانی است بنام ملتوس... [که] ادعا میکند که میداند جوانان شهر به چه سبب فاسد میشوند و فاسدکننده آنان را نیز یافته است... گویا ملتوس نخست میخواهد ما را که بقول او در فساد جوانان میکوشیم از میان بردارد... میگوید سقراط خدایانی تازه ساخته است و به خدایان کهن اعتقاد ندارد. تهمتی که بر من مینهد همین است.

اوتیفرون: اکنون مطلب را دریافتم. چون تو همواره میگویی که ندایی الهی میشنوی، به این بهانه که تو بدعتی آورده‌یی به دادگاه شکایت کرده است تا تو را بدنام سازد، چون میداند که اینگونه تهمتها در مردم زود اثر میبخشد. مگر ندیده‌یی هرگاه من درباره مسائل مذهبی سخن میگویم یا حوادث آینده را پیشگویی میکنم، چگونه مرا استهزا میکنند و دیوانه میخوانند، درحالیکه تاکنون هیچیک از پیشگوییهای من غلط درنیامده است...

سقراط: اوتیفرون گرامی، تحمل استهزا آسان است. از این گذشته مردم آتن با کسی، هر چند از حیث دانایی خارق‌العاده باشد، کار ندارند، بشرط آنکه درصد برنیاید که آنچه میداند به دیگران بیاموزد. ولی اگر ببینند که میخواهد دیگران را چون خود کند بر او خشمگین میگردند؛ خواه، چنانکه میگویی، از روی کینه و خواه بعلتی دیگر.

اوتیفرون: سقراط! هیچ نمیخواهم بدانم مردم درباره من چه می‌اندیشند. سقراط: آری! برای اینکه تو قدر خود را میشناسی و آماده نیستی دانش خود را به دیگران بیاموزی. ولی میترسم نوع دوستی مرا بر این حمل کنند که هر چه میدانم بیدریغ به همه می‌آموزم بی‌آنکه مزدی بخواهم و حتی گمان برند که اگر کسی به سخن من گوش فرا دهد، چیزی هم به او میدهم<sup>۱۱</sup>

(Plato, 1966: section 3d; Sulek, 2010: p.391)

۲۴

همانطور که مشاهده شد در این متن سقراط خود را بعنوان انسان دوست معرفی میکند، چرا که دانش خود را با انسانها به اشتراک میگذارد.

ارسطو نیز در رساله‌های فلسفی خود در مورد زیبایی‌شناسی، اخلاق، سیاست و طبیعیات، از واژه فیلانثروپیا بهره برده است. از مشهورترین موارد میتوان به کتاب فن شعر (*Poetics*) اشاره نمود. ارسطو در این کتاب به نحوه چگونگی برانگیختن احساسات توسط





شاعر اشاره کرده و میگوید: چگونه شاعر از طریق تراژدی، سعی در برانگیختن احساسات ترحم، ترس و انسان دوستی را دارد، تا اثر دراماتیک مورد نظر خود (کاتارسیس)<sup>۱۲</sup> را ایجاد کند. او در این کتاب، انسانی را بتصویر میکشد که انسان خوبی نیست و از خوشبختی به بدبختی گرفتار شده است. وی معتقد است در چنین شرایطی، حس فیلانثروپیا برانگیخته میشود، درحالیکه حس ترحم و ترس برانگیخته نمیشود. در واقع ارسطو در این متن، فیلانثروپیا را بعنوان حس همدردی عمومی نسبت به تمام انسانها، صرفنظر از لیاقت و شایستگی آنها در نظر میگیرد<sup>۱۳</sup> (Aristotle, 1932: 1453a.; Sulek, 2010: p. 394).

او در کتاب هشتم اخلاق نیکوماخوس نیز واژه فیلانثروپیا را بکار برده است. او معتقد است: دوستی و محبتی طبیعی بین والدین و فرزندان نسبت به یکدیگر وجود دارد و این دوستی و محبت، نه تنها در بین انسانها، بلکه حتی در بین پرندگان و اکثر حیوانات مشاهده میشود. علاوه بر آن، این دوستی و محبت در میان افراد یک نوع در رابطه با یکدیگر (بویژه در میان انسانها) نیز مشاهده میشود و بهمین دلیل است که افرادی که برای هموعان خودشان سبب خیر میشوند، مورد تکریم و ستایش قرار میگیرند<sup>۱۴</sup> (Aristotle, 2004, 1155a: 17-23). بنابراین فیلانثروپیا در متن اخلاق نیکوماخوس، به یک احساس دوستی فطری و ذاتی اشاره دارد که مردم بطور طبیعی نسبت به سایر انسانها و هموعان خود، بعنوان اعضای یک نوع، دارند. بدین ترتیب نزد ارسطو، فیلانثروپیا ویژگی ذاتی انسان است که سبب جذب و محبت او به انسانهای دیگر میشود (Sulek, 2010: p. 394).

ارسطو در رساله در باب فضایل و رذایل نیز از واژه فیلانثروپیا استفاده کرده است. او در این اثر بیان میکند که آزادی و آزادمندی با داشتن ویژگی فیلانثروپیا، دلسوزی یا ترحم، مهربانی، مهمان نوازی و طینت و ذات شریف همراه است<sup>۱۵</sup> (Aristotle, 1952: 1250b). وی بر این باور است که خوبی همراه است با صداقت، معقول بودن، انسان دوستی (فیلانثروپیا)، امیدواری و همچنین ویژگیهایی همچون عشق به دوستان و مهمانان و بطور کلی، عشق به آنچه شریف است<sup>۱۶</sup> (Ibid. 1251b). در واقع، در این متن نیز فیلانثروپیا بعنوان یکی از ویژگیهای پسندیده و مورد ستایش و همچنین بعنوان یکی از فضایل اصلی مطرح شده است. افزون بر این، ارسطو در کتاب سیاست (Politics) نیز واژه فیلانثروپیا را بکار برده و مینویسد: برخی قوانین هستند که ظاهری جذاب دارند و ممکن است انسان دوستانه (φιλόφρωνος) بنظر برسند<sup>۱۷</sup> (Idem, 1944: 1263b). البته در اواخر قرن چهارم قبل از میلاد، فیلانثروپیا به اصطلاحات

۲۵



مجید ملایوسفی، مریم صمدیه؛ فیلانثروپیا در یونان باستان و رابطه آن با پایدیا

رایجتری تبدیل شده بود و در این دوران، چیزی بیش از یک جامعه‌پذیری یا محبت ذاتی را نشان می‌دهد (Sulek, 2010: p. 394).

ارسطو همچنین در کتاب چهارم اخلاق نیکوماخوس درباره «سخاوت» که از مظاهر فیلانثروپیاست، بیان میکند که سخاوتمند به افرادی اطلاق میشود که اهل بخشش کردن هستند. وی شرایطی را برای بخشش ذکر میکند، از جمله اینکه بخشش مرد سخاوتمند باید بدلیل خیر و از طریق صحیح باشد؛ به این معنا که به افرادی ببخشد که نیازمندند و همچنین در موقعیت مناسب و بمیزان مناسب ببخشد و علاوه بر این، از سایر شرایط گشاده‌دستی صحیح نیز برخوردار باشد. بعقیده ارسطو کسی که به غیرمستحق ببخشد یا عملش بخاطر یک غایت شریف نباشد (و بلکه بخاطر هدف دیگری میبخشد)، سخاوتمند نیست. او در ادامه بیان میکند که فرد سخاوتمند از تحصیل مال از طریق غیرموجه نیز خودداری میکند. افزون بر این، فرد سخاوتمند به داراییهای خود رسیدگی میکند و از منابع غیرمشکوک استفاده میکند. فرد سخاوتمند به هر کسی بخشش نمیکند، بلکه نسبت به کسانی که باید و شاید و استحقاق دارند و در زمان و مکان مناسب، بخشش میکند. مهمترین ویژگی فرد سخاوتمند اینست که میزان و حساب بخشش خود را ندارد و برای خود سهمی اندک قائل است و فردی که بصورت مداوم همه چیز را برای خود میخواهد، نمیتواند سخاوتمند باشد. ارسطو در ادامه میگوید: چنین نیست که سخاوتمندی با کمیت ارتباط داشته باشد، بلکه به نحوه بخشش فرد بستگی دارد و هیچ چیز مانع از این نیست که ما کسی را که کمتر میبخشد، بخشنده‌تر ندانیم. سخاوتمند، ثروت را برای ثروت نمیخواهد بلکه آن را وسیله‌ی برای سخاوت میداند. بطورکلی، فرد سخاوتمند کسی است که مطابق امکانات و برای امور شایسته خرج میکند (Aristotle, 2004: 1120a-1120b).

### «پایدیا» در یونان باستان

برای فهم مفهوم پایدیا یا «تعلیم و تربیت» در یونان باستان، ابتدا باید مفهوم آرته (arête) یا فضیلت را مورد توجه قرار دهیم، چراکه این مفهوم، ریشه در شیوه تفکر بنیادی اشراف سلحشور دارد (یگر، ۱۳۷۶: ۴۲-۴۱؛ D'Angour, 2013: p. 296). مفهوم آرته در حماسه‌های هومری (ایلیاد و اودیسه) در معنایی وسیع بکار رفته است و نه تنها بر مزایای انسانی، بلکه بر کمال موجودات غیرانسانی مانند نیروی خدایان یا دلیری و چابکی اسب اصیل نیز دلالت میکند؛ این در حالی است که مردم عادی فاقد آرته تلقی میشوند. در

۲۶



سال ۱۳، شماره ۱  
تابستان ۱۴۰۱

واقع، آریته صفت خاص اشراف است، بطوریکه در حماسه‌های هومری، فرمانروایی و آریته، دو امر جدایی‌ناپذیرند. در واقع در حماسه‌های هومری، آریته بمعنای سجایای اخلاقی یا روحی فهمیده نمیشود، بلکه در انطباق با شیوه تفکر یونانیان باستان، بیانگر نیرو، مهارت و چابکی مرد جنگی یا ورزشکار و بویژه شجاعت پهلوانی است (البته نه بمعنای امروزی در معنای سنجیه اخلاقی جدا از نیرومندی بلکه شجاعتی که متضمن نیروی جسمانی است) (یگر، ۱۳۷۶: ۱ / ۴۲-۴۳). البته در اودیسه هوشمندی و نیرنگ‌بازی قهرمانان نیز ستوده شده است؛ بهمین دلیل در میان اشراف، فضیلت یا آریته بمعنی سجایای اخلاقی نیست، بلکه بیانگر نیرو و مهارت مرد جنگی است و با دو ویژگی مردانگی یا شجاعت و گشاده‌دستی یا بزرگ‌منشی، شناخته میشود و تربیت باید بر اساس این ویژگیها صورت گیرد (همان: ۴۴).

چنانکه اشاره شد، آریته آرمان بنیادی تربیت یونانی بوده است (همان: ۵۵). در این دوران، آریته همان نقش پایدیا را ایفا نمیکرده است. اما خود اصطلاح پایدیا -چنانکه یگر اشاره نموده- نخستین بار در شعر ایسوخولوس بکار رفته و بمعنای پرورش کودک است (همان: ۲ / ۵۵۹). معنی جامع آن در زمان حیات ایسوکراتس و افلاطون، تربیت ذهنی و روحی بوده است (همان: ۱ / ۳۸۶). از جمله کاربردهای واژه پایدیا میتوان به آثار دموستنس (Demosthenes) اشاره کرد. وی در سخنرانیهای خویش در اینباره میگوید: «بطور کلی، عواملی که تک‌تک این افراد را برانگیخت تا شرافتمندانه مرگ را برگزینند، در آن زمان چنین برشمرده شده بودند: تبار، پایدیا (تعلیم و تربیت)، خوگرفتن به سنتهای خوب اخلاقی و اصول اساسی شکل حکومت»<sup>۱۸</sup> (Demosthenes, 1949: *The Funeral Speech*, 60:27). در واقع در این متن رویارویی با دشمنان و دفاع از سرزمین و کشته شدن شرافتمندانه، ناشی از سه عامل دانسته شده که یکی از آنها، پایدیا یا تعلیم و تربیت است. نکته‌یی که باید به آن توجه شود اینست که پایدیا در شکلگیری رفتارهای فیلانثروپیاگونه، همچون فدا شدن بخاطر کشور یا ... نقش دارد. او در مورد جوانی بنام اپیکراتس (Epicrates)، سخنانی ایراد میکند و در آن، این پسر را ستایش میکند که یک جوان عاشق و صادق است و افعال شرم‌آوری انجام نمیدهد و این امر را ناشی از پایدیا یا تعلیم و تربیت او میداند<sup>۱۹</sup> (Ibid, *The erotic essay*: 61: 2).

گزنفون نیز در کتاب تربیت کوروش<sup>۲۰</sup> (*Cyropaedia*) از کوروش و پایدیا یا تربیت او میگوید:

کوروش از نظر ظاهری زیباترین، نوع دوستترین، فداکارترین و بلندپروازترین بود، بطوریکه همه چیز را تحمل کرده و با انواع خطرهای روبرو میشد<sup>۳۱</sup> (Xenophon, 1914: 1.2.1). وی این امر را ناشی از پایداری یا تعلیم و تربیت کوروش میدانند. گزنفون در این کتاب، کوروش را شاهی نمونه توصیف میکند که با یاری سیرت خاص خود و رفتار نیکو، به مقام خویش دست یافته است. در واقع پایداری یا تربیت ایرانی در دیدگاه گزنفون همچون مدرسه عالی فضیلت و اشرافیت جلوه کرده است. وی نظام تربیتی ایرانیان را بهتر از نظام تربیتی یونانیان به استثنای اسپارت میدانند. گزنفون معتقد است در یونان، فرزندان به حال خود رها میشوند تا بنحوی بزرگ شوند و بعد از بزرگ شدن، قواعد به آنها تحمیل میشود؛ این در حالی است که ایرانیان تربیت فرزندان خود را از کودکی شروع میکنند و عدالت را به آنها می‌آموزند (یگر، ۱۳۷۶: ۳/۱۱۸۷-۱۱۸۶). البته گزنفون در رساله نظام سیاسی لاکدمون که شبیه کتاب تربیت کوروش است و در آن درباره تأثیر تربیت صحبت میکند، به تربیت در دولت اسپارت اشاره و برخی از خصوصیات آن را مطرح کرده است؛ از جمله اینکه نظارت دولت بمنظور تولید کودکان سالم در زمان بارداری مادران و حتی پیش از انعقاد نطفه آغاز میشود، توجه فراوان به سالم نگهداشتن نژاد و آموزش و پرورش کودکان بر عهده آموزگاران بوده که از طرف دولت انتخاب شده بودند و... (همان: ۱۱۹۱ و ۱۱۹۵).

نمونه دیگر از بکارگیری واژه پایداری، در سخنرانی ایسوکراتس است؛<sup>۳۲</sup> او میگوید: تجربه عملی، اعتدال در سخنرانی، انعطاف‌پذیری و عشق به سخنرانی در تعلیم و تربیت (پایداری) یک سخنران میتوانند مفید واقع شوند (Isocrates, 1980: Discourses 15. Antidosis: 296). از نمونه‌های دیگر استفاده از واژه پایداری، میتوان به آثار مختلف افلاطون اشاره کرد؛ چنانکه یگر بدانها اشاره نموده است. او معتقد است در رساله گریگاس افلاطون، چنین نیست که پایداری تنها مرحله‌ی موقت در تحول یک فرد آدمی باشد که طی آن تعدادی از قابلیت‌های روحی او شکوفا میشود، بلکه پایداری کل شکوفایی سیرت آدمی مطابق طبیعت خویش است (یگر، ۱۳۷۶: ۲/۷۶۴). مطابق این شیوه تلقی، معنی حقیقی طبیعت آدمی زور و قدرت نیست، بلکه پایداری است. وی همچنین در رساله مهمانی، صعود روحی سرسپرده اروس را پایداری یا تربیت مینامد، مراحلی را که سرسپرده اروس باید آنها را پشت‌سر بگذارد، خواه به سائقه محرک درونی و خواه به رهبری فردی دیگر (همان: ۸۳۶).

به اعتقاد یگر، افلاطون در تمثیل غار، برخلاف تمثیل خورشید، تربیت را نه از دیدگاه مطلق و نامشروط بلکه از دیدگاه انسان مینگرد؛ بعنوان استحال و تنویر روح برای رؤیت

موجود حقیقی. در تمثیل خورشید و نظریه نسبت، هدف نهایی تربیت، شناسایی مثال (ایده) نیک، مقیاس همه مقیاسهاست (همان: ۹۵۸). در واقع افلاطون این تعریف از تربیت را که طبق آن تربیت عبارتست از «ریختن دانش در روح نادان»، رد میکند. بعقیده وی، تربیت حقیقی بیدار کردن استعداد و تواناییهایی است که در روح موجودند؛ تربیت برگرداندن چشم روح بسوی سرچشمه روشنایی و دانش است؛ بنابراین تربیت فلسفی سوگردانی است، یعنی بسوی دیگر برگشتن، عقبگرد یا برگشتن تمام روح بسوی روشنایی ایده نیک و سرچشمه کل هستی (همان: ۹۵۹). شاید بتوان بهترین تفسیر از پایدیا را در تمثیل غار افلاطون مشاهده نمود.

از اینرو ورنه یگر نیز در تفسیر خویش، مفهوم پایدیا را بعنوان دگرگونی و روشنگری نفس دانسته و حتی هایدگر نیز در تفسیر خویش از پایدیا میگوید: پایدیا در افلاطون، صرفاً بمعنای کسب معرفت و افزایش آن نیست بلکه چرخش است؛ چرخشی برای دیدن آلتیا (ἀλήθεια/ aletheia/ truth or disclosedness)، چرخشی بسوی آگاثون و چرخشی برای رسیدن به کشف و گشودگی (Snyder, 2012: p. 7; Jaeger, 1947: p. 294).

علاوه بر این، هایدگر نیز همچون یگر معتقد است پایدیا ترجمه‌شدنی نیست؛ بهمین دلیل تلاش میکند این واژه را بصورتی مناسبتر شرح دهد. هایدگر بر این باور است که پایدیا، صرف حصول اطلاعات در نفس نیست. از نظر وی پایدیا، دگرگونی سریع نفس است؛ چرخشی برای نفس که بسبب آن میتواند دازاین را به وجود اصیل برساند، وجودی که بدان خو میگیرد و به رفتار بر اساس آن عادت میکند. از اینرو پایدیا از نظر هایدگر بیشتر چرخش است تا کسب؛ چرخشی از سایه‌های غار بسوی روشنایی و خیر. بنظر میرسد تفسیر هایدگر از پایدیا درست باشد، چراکه تمثیل افلاطون از غار در اولویت اول درباره پایدیا و رابطه آن با انسانیت است (صمدیه و ملایوسفی، ۱۳۹۸: ۳۱۲).

### رابطه فیلانثروپیا و پایدیا

فیلانثروپیا و پایدیا در میراث یونان باستان رابطه‌ی جدایی‌ناپذیر دارند. این دیدگاه با تأمل در کاربردهای مختلف اصطلاح فیلانثروپیا در دوره کلاسیک در یونان باستان، قوت میگیرد، چراکه در پرومتئوس در بند، پرومتئوس بخاطر سرقت آتش و دادن امتیاز آن به انسانها سبب شد تا بشر بتواند به زندگی ادامه دهد. علاوه بر این، پرومتئوس با دادن



امتیازهایی همچون هوش و همچنین ارائه انواع هنرها به انسان و مهمتر از همه، دادن امید در برابر ناامیدی ناشی پیش‌آگاهی نسبت به مرگ، امید به زندگی را برای انسانها بوجود آورده است. بطورکلی، پرومتهوس بخاطر چنین ویژگیهایی انسان‌دوست معرفی میشود. بنابراین فیلانثروپیی آتنیها در تراژدی پرومتهوس در بند، به گسترش پایدیا و تمدن و فرهنگ در بین یونانیها اشاره دارد، زیرا آنها را از سطح زندگی حیوانی بسمت زندگی متمدن و تربیت‌یافته سوق میدهد.

در واقع در این نمایشنامه، پرومتهوس در نظر آیسخولوس کسی است که برای آدمیان رنج‌دیده، روشنایی را می‌آورد و آتش بعنوان نیروی خدایی، در نظر او نشانه تمدن و فرهنگ است. پرومتهوس، روح فرهنگ‌آفرین است که همه زوایای جهان را میگردد و میشناسد و همه نیروهای جهان را متشکل میسازد و در خدمت اراده و اغراض خود قرار میدهد و همه گنجهای جهان را کشف میکند و زندگی متزلزل آدمی را بر پایه‌ی استوار مستقر میسازد. در واقع آیسخولوس طرح سیرت پرومتهوس (که پهلوان میدان فکر و روح است) را از نظریات ایونایی درباره پیدایش تمدن گرفته است (یگر، ۱۳۷۶: ۸/ ۳۵۵-۳۵۴). علاوه بر این، پرومتهوس در عین اینکه برای ایجاد فرهنگ و تمدن و تربیت تلاش میکند، خود نیز موجودی تربیت‌یافته است.

بعلاوه، صراحتاً میبینیم که گزنفون در کتاب تربیت کوروش، وی را نوع‌دوست‌ترین (فیلانثروپوس) معرفی میکند و این امر را ناشی از تربیت او میداند. این امر بوضوح روشن میسازد که صفت فیلانثروپوس علاوه بر اینکه امری ذاتی است -چنانکه ارسطو به آن اشاره دارد- در عین حال بر اثر پایدیا یا تربیت، شکل فضیلت بخود میگیرد. افزون بر این، در کمدی صلح اریستوفان نیز ایزد هرمس بعنوان انسان‌دوست معرفی میشود، چراکه دستیابی به صلح را برای انسانها امکانپذیر میکند. در این متن نیز رابطه تنگاتنگ و جدایی‌ناپذیر فیلانثروپیا و پایدیا کاملاً مشهود است. در واقع با چنین اعمال انسان‌دوستانه‌ی، بشر بسمت متمدن شدن پیش میرود.

در سخنرانی ایسوکراتس، فیلانثروپوس به رهبران سیاسی و انسانهایی اطلاق میشود که از بالاترین فضایل برخوردارند و نعمتهایی همچون معرفت و... را با دیگران به‌اشتراک میگذارند. با اینکه در این مرحله، واژه فیلانثروپیا از حالت کلامی بسمت شیوه استفاده سیاسی پیش رفته است، اما پیشروی بشر بسوی متمدن شدن، بعنوان مشخصه اصلی آن

شناخته میشود. افلاطون نیز در کتاب چهارم قوانین، کرونوس را بعنوان انسان دوست معرفی میکند، زیرا از طریق دایمونها بر انسان حکومت میکرد. در واقع کرونوس نیز در اعمال برجسته انسان دوستانه خود، همانند انسانهایی عمل میکند که حیوانات اهلی را اداره میکنند. در محاوره ضیافت نیز مشابه همین رویه مشاهده میشود، چراکه اروس بعنوان انسان دوست ترین خدایان معرفی شده، و این بخاطر کمک رساندن به انسانهاست. در محاوره اوتیفرون نیز سقراط خود را از آن جهت که دانسته‌های خویش را با انسانها به اشتراک میگذارد، انسان دوست معرفی میکند. بنابراین میتوان فلاسفه را نیز خالق و مروج پایدیا و همچنین رفتارهای فیلانثروپیاگونه دانست، چراکه تأثیر زیادی بر نگرش و رفتارهای یونانیان باستان داشته‌اند. فلاسفه، فعالیت‌های خود را با هدف خدمت به بشریت از طریق گسترش معرفت و دانش انجام میدادند. با تمام شرایطی که ذکر شد، بوضوح میتوان گفت رفتارهای فیلانثروپیاگونه، موجب میشوند جوامع و انسانها بسمت متمدن شدن پیش روند.

در کتاب اخلاق نیکوماخوس ارسطو، اما فیلانثروپیا بعنوان حس همدردی عمومی نسبت به تمام انسانها - صرفنظر از لیاقت و شایستگی آنها- در نظر گرفته شده است. این کتاب برای «بخشش» شرایطی را بیان نموده که این شرایط بیانگر بکارگیری پایدیا برای رسیدن به صفت فیلانثروپوس است. ارسطو همچنین در کتاب در باب فضایل و رذایل، فیلانثروپیا را ویژگی افراد تربیت یافته معرفی نموده است.

از اینرو فیلانثروپیا با همه کاربردهایی که در یونان باستان دارد - اعم از کاربرد سیاسی، اجتماعی، فلسفی و...- در شکلگیری تمدن و پایدیا مؤثر است. پایدیا نیز در شکلگیری فیلانثروپیا در رفتارهای افراد جامعه نقشی مهم ایفا میکند. در واقع، پایدیا زمینه و بستر بروز و گسترش فیلانثروپیا را فراهم میکند؛ چراکه تربیت افراد انسان دوست از مهمترین وظایف تربیتی هر جامعه محسوب میشود. از اینرو انسان دوستی و نوع دوستی هدفی تربیتی در نظام تعلیم و تربیت محسوب میشوند. بنابراین فیلانثروپیا با اینکه گرایشی فطری در وجود انسانها شناخته میشود، -چنانکه ارسطو نیز بدان اشاره کرده- اما این وظیفه پایدیا یا تربیت است که این گرایش فطری را پرورش داده و تقویت نماید. انسانها بر اساس فطرت و در عمق وجودی خود خواهان کمک به دیگران هستند، اما پرورش این فطرت و گرایش وجودی میتواند در شکلگیری شخصیت افراد نقش مهم و اساسی ایفا نماید و همین امر میتواند سبب اعتلای حیات فردی و جمعی انسانها شود.

۳۱



مجید ملایوسفی، مریم صمدیه؛ فیلانثروپیا در یونان باستان و رابطه آن با پایدیا

در واقع فیلانثروپیا در یونان باستان در معنای انتقال انسان از محیط غیرمتمدن که دارای کمبودهای مادی و معنوی است، به محیطی متمدن است و این امر از طریق آگاهی دادن و تربیت انسان میسر میشود. از اینرو فیلانثروپیا و پایدیا از نظر معنایی نیز بهم وابسته هستند. فیلانثروپیا مفهومی تربیتی است و بعنوان مفهوم تربیتی در مورد پرورش وجودی انسان و همچنین توسعه روابط اجتماعی او نقش اساسی دارد.

### جمع‌بندی و نتیجه‌گیری

بررسی کاربردهای مختلف فیلانثروپیا در یونان باستان بر رابطه متقابل و جدایی‌ناپذیر آن با پایدیا دلالت دارد. چنانکه دیدیم، به پرومتئوس صفت فیلانثروپوس داده شده چراکه وی آتش را دزدیده و امتیاز آن را در اختیار انسانها قرار داده است؛ آتش نیرویی خدایی است که نشانه تمدن و فرهنگ است. علاوه بر این، پرومتئوس با دادن امتیازهایی همچون هوش و انواع هنرها به انسان و مهمتر از همه، دادن امید در برابر ناامیدی ناشی از پیش آگاهی نسبت به مرگ، امید به زندگی را برای انسانها بوجود آورده است. پرومتئوس بخاطر این ویژگیها، انسان دوست معرفی میشود؛ افزون بر اینکه اعمال وی نشان‌دهنده اینست که میخواهد پایدیا و فرهنگ و تمدن را در بین انسانها ایجاد کند، خود فیلانثروپیا در این متن بعنوان ویژگی اصلی افراد تربیت‌یافته و افرادی است پایدیا در آنها شکل گرفته است. از همینجا رابطه متقابل فیلانثروپیا و پایدیا بوضوح نمایان میشود.

گزنفون در کتاب تربیت کوروش، صراحتاً او را نوع‌دوست‌ترین معرفی میکند و این امر را ناشی از تربیت او میداند. این امر بوضوح به ما بیان میکند که صفت فیلانثروپوس علاوه بر اینکه امری ذاتی است، بر اثر پایدیا یا تربیت، شکل فضیلت‌مندانه بخود میگیرد. بررسی نمونه‌های دیگر نیز این امر را بوضوح نشان میدهد که فیلانثروپیا در یونان باستان، هدفی تربیتی است و بر موجودات تربیت یافته نیز اطلاق میشود. همچنین موجوداتی که به آنها صفت فیلانثروپوس داده میشود، موجوداتی هستند که برای ایجاد تمدن و فرهنگ و تربیت شایسته تلاش میکنند؛ چنانکه میبینیم فلاسفه نیز بعنوان فیلانثروپوس معرفی میشوند، چراکه روشنگری ایجاد میکنند و در راستای چرخش نفس انسان بسوی آلتیا یا حقیقت، تلاش مینمایند.



## پی‌نوشتها

1. دوره یونان باستان به چهار دوره مختلف تقسیم میشود: دوره تاریکی (The Greek Dark Age)، دوره آخایی (The Archaic Period)، دوره کلاسیک (The Classical Period) و دوره یونانی‌مآبی (The Hellenistic Age). در پژوهش حاضر به بررسی دوره کلاسیک می‌پردازیم.
2. نمایشنامه‌های پرومتهوسی منسوب به آیسخولوس علاوه بر مورد ذکر شده عبارتند از: پرومتهوس رها از بند (Prometheus Lyomenos)، آتش افروز (Fire Lighter) و آتش آور (Fire Bringer) که برخی دو مورد اخیر را یکی دانسته‌اند.
3. ὡς ἄν διδαχθῆ τὴν Διὸς τυραννίδα στέργειν, φιλανθρώπου δὲ παύεσθαι τρόπου (Aeschylus, 1926, pp. 7-11).
4. Ὁ λωφῆσων γὰρ οὐ πέφυκέ πω. τοιαῦτ' ἐπηύρω τοῦ φιλανθρώπου τρόπου. θεὸς θεῶν γὰρ οὐχ ὑποπτῆσων χόλον βροτοῖσι τιμὰς ὠπασας πέρα δίκης (Ibid pp. 28-30).
5. “μή γένη παλίγκτος ἀντιβολοῦσιν ἡμῖν, ὥστε τήνδε μὴ λαβεῖν: ἀλλὰ χάρισ' ὦ φιλανθρωπότατε καὶ μεγαλοδωρότατε δαιμόνων” (Aristophanes, 1907: line 390-395).
6. οὕτως ἡ πόλις ἡμῶν οὐ μόνον θεοφιλῶς ἀλλὰ καὶ φιλανθρώπως ἔσχεν, ὥστε κυρία γενομένη τοσοῦτων ἀγαθῶν οὐκ ἐφθόνησε τοῖς ἄλλοις, ἀλλ' ὦν ἔλαβεν ἅπανι μετέδωκεν.
7. Ἐν δὲ τῇ τῶν κατημένων ὑμῶν ἐνὸς ἐκάστου γνώμη φιλανθρωπία πρὸς φθόνον καὶ δικαιοσύνη πρὸς κακίαν καὶ πάντα τὰ χρηστὰ πρὸς τὰ πονηρότατ' ἀντιτάσσεται. (Demosthenes, 1903: *Speech against Leptines*, section 165).
8. [713d] ἄρχοντας ταῖς πόλεσιν ἡμῶν, οὐκ ἀνθρώπους ἀλλὰ γένους θειοτέρου τε καὶ ἀμεινονος, δαίμονας, οἷον νῦν ἡμεῖς δοῦμεν τοῖς ποιμνίους καὶ ὄσων ἡμεροὶ εἰσιν ἀγγέλοι: οὐ βούβης βοῶν οὐδὲ αἴγας αἰγῶν ἄρχοντας ποιοῦμεν αὐτοῖσι τινας, ἀλλ' ἡμεῖς αὐτῶν δεσπύζομεν, ἄμεινον ἐκείνων γένος. ταῦτόν δὲ καὶ ὁ θεὸς ἄρα καὶ φιλάνθρωπος ὦν, τὸ γένος ἀμεινον ἡμῶν ἐφίστη τὸ τῶν δαιμόνων, ὃ διὰ πολλῆς μὲν αὐτοῖς ῥαστώνης, (plato, 1903: 713d).
9. [189ξ] καὶ μὴν, ὦ Ἐρμύμαχε, εἰπεῖν τὸν Ἀριστοφάνη, ἄλλη γέ πη ἐν νῶ ἔχω λέγειν ἢ ἢ σὺ τε καὶ Πausanias εἰπέτην. ἐμοὶ γὰρ δοκοῦσιν ἀνθρωποὶ παντάπασιν τὴν τοῦ ἔρωτος δύναμιν οὐκ ἠσθῆσθαι, ἐπεὶ αἰσθανόμενοι γε μέγιστ' ἂν αὐτοῦ ἱερὰ κατασκευάσαι καὶ βωμούς, καὶ θυσίας ἂν ποιεῖν μέγιστας, οὐχ ὥσπερ νῦν τούτων οὐδὲν γίνεσθαι περὶ αὐτόν, δέον πάντων μάλιστα γίνεσθαι. ἔστι γὰρ θεῶν φιλανθρωπότατος.

10. معنای واژه دایمون یا دایمونیک احتمالاً تحت تأثیر مسیحیت در زبانهای لاتینی، مسیری متفاوت را دنبال کرده است و امروزه بمعنای متداول روح پلید یا اهریمنی بکار میرود؛ درحالیکه هایدگر تأکید میکند که دایمون هیچ ارتباطی با معانی‌یی مثل روح پلید و اهریمنی ندارد و معنای اصیل این واژه در اخلاق نیکوماخوس ارسطو مطرح شده که بمعنای امر الهی است. بطور کلی،



در تبیین هایدگر، دایمونه‌های یونان باستان اموری فوق‌العاده هستند که خود را در امر عادی نشان می‌دهند (فتحی و فانی ثانی، ۱۴۰۰: ۵۴-۵۶).

11. ἴσως γὰρ σὺ μὲν δοκεῖς σπάνιον σεαυτὸν παρέχειν καὶ διδάσκειν οὐκ ἐθέλειν τὴν σεαυτοῦ σοφίαν: ἐγὼ δὲ φοβοῦμαι μὴ ὑπὸ φιλανθρωπίας δοκῶ ἀπὸ τοῖς ὅτιπερ ἔχω ἐκαχευμένως παντὶ ἀνδρὶ λέγειν, οὐ μόνον ἀνευ μισθοῦ, (Plato, 1903: section 3d).  
۱۲. از نتایج لذت بردن از اثر هنری است و عمدتاً آن را در تراژدی مطرح میکنند.
  13. οὐδ' αὖ τὸν σφόδρα πονηρὸν ἐξ εὐτυχίας εἰς δυστυχίαν μεταπίπτειν: τὸ μὲν γὰρ φιλάνθρωπον ἔχει ἀνὴρ ἢ τοιαύτη σύστασις ἀλλ' οὐτε ἔλεον οὐτε φόβον, ὁ μὲν γὰρ περὶ τὸν ἀνάξιον ἔστιν δυστυχοῦντα, ὁ δὲ [5] περὶ τὸν ὅμοιον, ἔλεος μὲν περὶ τὸν ἀνάξιον, φόβος δὲ περὶ τὸν ὅμοιον, ὥστε οὐτε ἔλεινόν οὐτε φοβερόν ἔσται τὸ συμβαῖνον (Aristotle, 1957: 1453a).
  14. καὶ μάλιστα τοῖς ἀνθρώποις, ὅθεν τοὺς φιλανθρώπους ἐπαινοῦμεν (Aristotle, 1894: 1155a, line 20).
  15. ἀκολουθεῖ δὲ τῇ ἐλευθεριότητι τοῦ ἥθους ὑγρότης καὶ εὐαγωγία καὶ φιλανθρωπία καὶ τὸ εἶναι ἐλεητικὸν καὶ φιλόφιλον καὶ φιλόξενον καὶ φιλόκαλον. μεγαλοψυχίας δ' ἔστι (Aristotle, 1831: 1250b).
  16. φιλοικον εἶναι καὶ φιλόφιλον, φιλέταιρον, φιλόξενον, φιλάνθρωπον καὶ φιλόκαλον: ἀ δὴ πάντα τῶν ἐπαινουμένων ἔστιν. τῆς δὲ κακίας ἔστι τὰ ἐναντία. (Aristotle, 1952: 1251b).
  17. εὐπρόσωπος μὲν οὖν ἢ τοιαύτη νομοθεσία καὶ φιλάνθρωπος ἀνὴρ εἶναι δόξειεν: ὁ γὰρ ἀκρωμένος ἄσμενος ἀποδέχεται, (Aristotle, 1957: 1263b).
  18. ἀ μὲν οὖν κοινῇ πᾶσιν ὑπῆρχεν τοῖσδε τοῖς ἀνδράσιν εἰς τὸ καλῶς ἐθέλειν ἀποθνήσκειν, εἴρηται, γένος, παιδεία, χρηστῶν ἐπιτηδεύματων συνήθεια, τῆς ὅλης πολιτείας ὑπόθεσις (Demosthenes, 1949: *The Funeral Speech*, 60:27).
  19. περὶ τοῦτ' ἔστιν: ὁ δ' ἄλλος λόγος τὰ μὲν αὐτὸν ἐπαινεῖ τὸν νεανίσκον, τὰ δ' αὐτῷ συμβουλεύει περὶ παιδείας τε καὶ προαιρέσεως τοῦ βίου. πάντα δὲ ταῦτα γέγραπται τὸν τρόπον ὃν τις ἀνὴρ εἰς βιβλίον καταθεῖτο (*Ibid*, *The erotic essay*: 61:2).
۲۰. کورش نامه یا کورویادیا کتابی درباره زندگی‌نامه اولین امپراتور پارسی کوروش بزرگ، بنیانگذار شاهنشاهی هخامنشی است. این کتاب طولانیترین اثر گزنفون، نویسنده و سپاهی و دانشجوی سقراط، اهل آتن در سال ۳۷۰ سال پیش از میلاد است. در این کتاب، گزنفون شیوه پرورش، آموزش و زندگی کوروش بزرگ را توصیف است.
21. φῦλαι δὲ ὁ Κῦρος λέγεται καὶ ᾄδεται ἔτι καὶ νῦν ὑπὸ τῶν βαρβάρων εἶδος μὲν κάλλιστος, ψυχὴν δὲ φιλανθρωπότατος καὶ φιλομαθέστατος καὶ φιλοτιμότητος, ὥστε πάντα μὲν πόνον ἀνατλήναι, πάντα δὲ κίνδυνον ὑπομεῖναι τοῦ ἐπαινεῖσθαι ἔνεκα (Xenophon, 1910: 1.2.1).
  22. πρὸς δὲ τοῦτοις καὶ τὴν τῆς φωνῆς κοινότητα καὶ μετριότητα καὶ τὴν ἄλλην εὐτραπέλιαν καὶ φιλολογίαν οὐ μικρὸν ἠγοῦνται συμβαλέσθαι μέρος πρὸς τὴν τῶν λόγων παιδείαν: ὥστ' οὐκ ἀδίκως ὑπολαμβάνουσιν ἅπαντας τοὺς λέγειν ὄντας δεινοὺς τῆς πόλεως εἶναι μαθητάς.

## منابع

- آیسخولوس (۱۳۹۸) مجموعه آثار، ترجمه عبدالله کوثری، تهران: نشر نی.
- افلاطون (۱۳۸۴) دوره آثار افلاطون، ترجمه محمدحسن لطفی و رضا کاویانی، تهران: خوارزمی.
- صمدیه، مریم؛ ملایوسفی، مجید (۱۳۹۸) «تفسیر هایدگر از فرونیسیس و رابطه آن با آگائون (ایده خیر)»، پژوهشهای فلسفی، سال ۱۱، شماره ۲۹، ص ۳۱۶-۲۹۹.
- ضیمران، محمد (۱۳۹۰) افلاطون، پایدیا و مدرنیته، تهران: نشر نقش جهان.
- فتحی، حسن؛ فانی ثانی، محمدمهدی (۱۴۰۰) «آلتیا، الهه شعر پارمنیدس: بررسی تحلیل هایدگر از حقیقت در یونان باستان»، متافیزیک، سال ۱۳، شماره ۳۱، ص ۷۲-۵۱.
- لائرتیوس، دیوگنس (۱۳۸۷) فیلسوفان یونان، ترجمه بهراد رحمانی، تهران: نشر مرکز.
- یگر، ورنر (۱۳۷۶) پایدیا، ترجمه محمدحسن لطفی، تهران: خوارزمی.
- Aeschylus, (1926). *Aeschylus*, with an English trans. by H. Weir Smyth, London: Heinemann.
- Aristophanes, (1907). *Aristophanes Comoediae*, ed. F.W. Hall and W.M. Geldart, vol. 1. Oxford. Clarendon Press.
- . (1938). *Peace*. ed. Eugene O'Neill, Jr., vol. 2., New York. Random House.
- Aristotle, (1831). *Aristotle's Opera*, ed. I. Bekker, vol. 2. Berlin. Reimer.
- . (1894). *Aristotle's Ethica Nicomachea*. ed. J. Bywater. Oxford. Clarendon Press.
- . (1932). *Aristotle*. vol. 23. trans. by W.H. Fyfe. Cambridge. Harvard University Press.
- . (1944). *Aristotle*. vol. 21, trans. by H. Rackham. Cambridge. MA, Harvard University Press.
- . (1952). *Aristotle*. vol. 20. trans. by H. Rackham. Cambridge. Harvard University Press.
- . (1957). *Aristotle, Politica*. Oxford. Clarendon Press.
- . (2004). *Nicomachean Ethics*, trans. and ed. by R. Crisp, Cambridge University Press.
- D'Angour, A., (2013). Plato and play: Taking education seriously in ancient Greece. *American Journal of Play*, vol. 5, no. 3, pp. 293-307.
- Demosthenes, (1903). *Demosthenis Orationes*. ed. S. H. Butcher. Oxonii.e Typographeo Clarendoniano.
- . (1926). *Demosthenes*. with an English trans. by C. A. Vince, J. H. Vince, Cambridge. Harvard University Press.
- . (1931). *Demosthenis Orationes*. ed. W. Rennie. Oxonii.e Typographeo Clarendoniano.



- . (1949). *Demosthenes*. with an English trans. by N. W. DeWitt, and N. J. DeWitt. Cambridge. Harvard University Press.
- Ferguson, J., (2017). *Moral values in the ancient world*. vol. 3, NewYork. Routledge.
- Haegemans, K. (2001). Character drawing in Menander's *Dyskolos*: Misanthropy and Philanthropy. *mnemosyne*: 675-696.
- Heidegger, M., (1998). *On the essence of truth*. in *Pathmarks*. ed. by William McNeill, Cambridge University Press.
- Isocrates, (1980). *Isocrates*. with an English tran. by G. Norlin, Cambridge. Harvard University Press.
- Jaeger, W., (1947). Paideia, the Ideals of Greek Culture. in *Search of the Divine Center*, vol. 2. trans. from the German Manuscript by G. Highet. Oxford. Blackwell.
- Laertius, D., (1925). *Lives of Eminent Philosophers*. vol. 1 (books 1-5). Loeb Classical Library, Cambridge. Harvard University Press.
- Nikolaidis, A. (2009). *Philantropia* as sociability and Plutarch's unsociable heroes. in Jose Ribeiro Ferreira and Delm Leao (eds.). *Symposion and Philantropia in Plutarch*. Coimbra University Press. pp.275-288.
- Plato, (1903). *Platonis Opera*. ed. J. Burnet. Oxford University Press.
- . (1925). *Plato*. in Twelve Volumes. vol. 9. trans. by H. N. Fowler. Cambridge. Harvard University Press.
- . (1966). *Plato*. in Twelve Volumes. vol. 1 trans. by H. North Fowler. Introduction by W.R.M. Lamb. Cambridge. Harvard University Press.
- . (1967). *Plato*. in Twelve Volumes. vol. 10. trans. by R.G. Bury. Cambridge. Harvard University Press.
- Snyder, J. T., (2012). *Reading Plato with Heidegger: a study of the Allegory of the Cave*. Doctoral dissertation, Kent State University.
- Sulek, M., (2010). On the classical meaning of *philanthrôpía*. *Nonprofit and voluntary sector quarterly*, vol. 39. No. 3: pp. 385-408.
- Xenophon, (1910). *Xenophontis opera omnia*. vol. 4. Oxford. Clarendon Press.
- . (1914). *Xenophon*. in Seven Volumes. vols. 5 and 6. trans. by Walter Miller. Cambridge. Harvard University Press.